

پادشاهی به وزیرش گفت: ۳ سوال می‌کنم. فردا اگر جواب دادی، وزیر هستی و اگر نه از مقامت عزل می‌شوی.

- سوال اول: خداوند چه می‌خورد؟

- سوال دوم: خداوند چه می‌پوشد؟

- سوال سوم: خداوند چه کار می‌کند؟

وزیر که جواب سوال‌ها را نمی‌دانست؛ ناراحت بود.

غلامی فهمیده و بسیار زیرک داشت و به غلامش گفت: سلطان ۳ سوال کرده اگر جواب ندهم برکنار می‌شوم و هر سه سوال را به غلام حکایت کرد.

غلام گفت: جواب هر سه را می‌دانم؛ ولی حالا فقط دو جواب را می‌گویم، اینکه خداوند چه می‌خورد؟ غم بنده هایش را می‌خورد. این که خداوند چه می‌پوشد؟ خداوند عیب‌های بنده هایش را می‌پوشد.

اما پاسخ سوم را اجازه دهید فردا بگویم.

فردا وزیر و غلام نزد پادشاه رفتند.

وزیر به دو سوال جواب داد.

سلطان گفت: درست است؛ ولی بگو جواب‌ها را خودت پیدا کردی یا از کسی پرسیدی؟

وزیر گفت: این غلام من انسان فهمیده‌یی است جواب‌ها را او داد.

پادشاه گفت: پس لباس وزارت را بکش و به این غلام بده و غلام هم لباس نوکری اش را کشید و به وزیر داد.

بعد وزیر به غلام گفت پس سوال سوم چی شد؟

غلام گفت: آیا هنوز نفهمیدی!؟

-خداوند چه کار می‌کند؟ خدا در يك لحظه غلام را وزیر می‌کند و وزیر را غلام.